

## بررسی تطبیقی رمانتیسیم در شعر سهراب سپهری و ابوالقاسم الشابی

نیلوفر محمدی\*، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فلاورجان - اصفهان.

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۴/۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۹/۱

### چکیده

ادبیات تطبیقی یعنی بررسی وجوه اشتراک و افتراق و تأثیر و تأثر بین دو (یا چند) متن ادبی که به بیش از یک زبان نوشته شده باشند. سهراب سپهری و ابوالقاسم شابی، دو ادیب اریب از دو فرهنگ متفاوت ایرانی و عربی بودند که در شرایط و محیط اجتماعی مختلفی پرورش یافتند و علی‌رغم تفاوت‌های بسیار و آشکار از حیث ویژگی‌های روحی و روانی نامشابه، مشترکات زیادی دارند که شایسته بررسی و دقت نظر است. گرایش به طبیعت، مکتب رمانتیسیم، آیین بودا، آرمان‌گرایی، میل به تنهایی و خلوت‌گزینی از وجوه مشترک افکار این دو شاعر بزرگ ادب معاصر است. خانواده، جامعه، تأثیرپذیری از شخصیت‌های بزرگ فکری و ادبی، شکست در عشق عواملی بودند که سبب نزدیکی افکار این دو شاعر توانمند شدند. کیفیت تعامل افراد خانواده با یکدیگر، شرایط سیاسی اقتصادی نامناسب جامعه، محرومیت از حمایت پدر به‌عنوان رکن اساسی خانواده سبب شد که این دو شاعر از همان دوران کودکی خلوت و تنهایی را برای خود برگزینند که این عوامل در بزرگسالی با بیماری جسمی نیز پیوند خورد و گرایش به عزلت و تنهایی را تشدید کرد. در پژوهش پیش رو رمانتیسیم و طبیعت‌گرایی از دیدگاه این دو شاعر معاصر بررسی شده است؛ شاعرانی از ایران زمین و دیار عرب.

کلیدواژه‌ها: سهراب سپهری، ابوالقاسم شابی، رمانتیسیم، شعر معاصر، گونه شعری.

## ۱. مقدمه

پیدایش مکتب‌های ادبی همچون مکتب‌های اجتماعی و کلامی و... زاینده شرایط اجتماعی و... است. شکل‌گیری گرایش‌های فکری در پیدایش جریان‌های ادبی نیز مؤثر است. رمانتیسم را شاید بتوان جریان ایجادشده در برابر کلاسیسیسم دانست. قرن هجدهم در اروپا سقوط طبقات اجتماعی را در پی داشت که بنیان‌های کهن را سست کرد و طبقه‌ای به نام بورژوا شکل گرفت. طبقه بورژوا خواهان احقاق حقوق اجتماعی خود بود که در نهایت به انقلاب فرانسه منجر شد. دولت فرانسه در این زمان دست تصاحب به سرزمین‌های ضعیف دراز کرد و به استعمار سرزمین‌های دیگر از جمله تونس پرداخت. بعدها آتش استثمار شعله‌ور شد و به غارت ثروت‌های انسانی و غیرانسانی و حتی ادبی نیز انجامید. این جریان‌ها در شکل‌گیری ادبیات رمانتیک تأثیر بسزایی داشت. روند فلسفی و فکری نیز در آن اثرگذار بود تا آنجا که مناقشه‌ای مقوله‌ای به دنبال داشت که از زمانی دور سبب نزاع فکری بین فیلسوفان شده و مسئله زیبایی و معیارهای آن مورد دقت نظر قرار گرفت. در مکتب کلاسیسیسم به مسئله زیبایی و ابعاد آن این گونه پاسخ داده شد که زیبایی برگردانی از حقیقت است اما برای پیروان مکتب رمانتیسم زیبایی به ذوق و قریحه ادبی برمی‌گشت که امری شخصی به شمار می‌آمد. در نتیجه زیبایی امری واقعی و شخصی شناخته شد و حالتی نسبی به خود گرفت. شعر رمانتیک هم در موضوع و هم در معنی متحول شد. عامل ادبی نیز در کنار عوامل اجتماعی، سیاسی، فلسفی و... در پیدایش شعر مکتب رمانتیسم تأثیر فراوان گذاشت. مکتب کلاسیسیسم بر عنصرهای عقل و خیال تأکید داشت (سیدحسینی ۱/ ۱۷۸) در حالی که رمانتیسم بر طبیعت و علاقه و ارتباط انسان با آن تأکید می‌ورزید. توصیف مظاهر طبیعی همچون دریا، کوه‌ها، آواز پرندگان و چکاوک‌ها و توصیف بهار با آن همه زیبایی و سبز بودن، توصیف پاییز و زرد و آتشین شدن رنگ باغ و بوستان و... همه، توصیفاتی بود که رمانتیک‌ها به آنها توجه و علاقه خاص نشان دادند. توجه به ثمرات پاییز اعتقاد کلاسیسیسم‌ها بود و توجه به فصل پاییز به عنوان یادآور جوانی و عمر رفته، اندیشه رمانتیک‌ها. شعر رمانتیک شعر عشق، اندوه، شکوه، شکایت از روزگار و مغتنم شمردن عمر بود.

## ۲. رمانتیسیم در ادب فارسی

از عصر مشروطه به بعد شعر اجتماعی و بیدارکننده کم شده بود زیرا جامعه نیاز به چنین شعری را احساس نمی‌کرد. ظلمت حاکم بر جامعه تا بدان درجه بود که حتی شاعرانی که متعهد بودند شعر نسرودند زیرا نمی‌خواستند شعرشان شعار باشد و راهی به واقعیت نداشته باشد. شاعران از آنجا که خود را انسان اندیشمند در برابر جامعه و مردم می‌دانند و متعهد احساس می‌کنند ترجیح می‌دادند از اندیشه‌های اجتماعی روز به طبیعت که نوعی به درون خزیدن است پناه ببرند. شاید سبب آن، شر و فساد دنیای بیرون بوده باشد. زندگی اجتماعی دستخوش نوسان‌های شدید سیاسی است به گونه‌ای که این نوسان‌ها زندگی ما را زیر و زبر می‌کند و توجه ما را به خود معطوف می‌سازد. قدر مسلم اینکه در های و هوی جنجال‌های اجتماعی، مردم غرق می‌شوند و کمتر تأمل و تدبر می‌کنند. جامعه ما از مشروطه به بعد به تندروی اجتماعی دچار شده و سرزمین ادب را به یغما برده است. سخن از پیوند آدمی با طبیعت (هستی) خارج از شرایط اجتماعی، هر روشنفکری را به تفکر وامی‌دارد. شاعر نیز به‌عنوان عضوی از اجتماع از غم مردم برکنار نیست. تنها تفاوت شاعران با دیگر مردم این است که عده‌ای رودرروی مشکلات ایستاده از روبه‌رو آن را می‌بینند و عده‌ای در کنار ایستاده و به مسائل می‌نگرند؛ و شاعر، فردی که روبه‌رو می‌ایستد آسیب‌ها را بیشتر احساس می‌کند. شعر رمانتیسیم که گونه‌ای از ادبیات غنایی است سعی در فرمانروا کردن عواطف و احساسات شخصی در مواجهه با طبیعت دارد؛ عواطف متافیزیکی و حتی آرزوهای از دست رفته دوران کودکی که یا از درون شاعر آشکار می‌شود یا از طبیعت سر برمی‌دارد. نقش شاعرانی که در کشور به سر می‌برند در نشر اندیشه‌های رمانتیک قابل ملاحظه است.

## ۳. رمانتیسیم در ادب معاصر عرب

شاعر معاصر عرب از مرحله تجربه رمانتیسیم فردی گذشته است و همچون یک انسان، اجتماعی می‌نویسد. وی به مسئولیت اجتماعی خود نیک آگاه است و از رهگذر به

خدمت گرفتن عناصر عینی یعنی همان‌ها که به چشم دیده می‌سراید. شاعری که هدف اصلی ذهن خود را غیرمستقیم بیان می‌کند موفق‌ترین شاعر است؛ بنابراین با مدد گرفتن از تصاویر و آمیختن آنها با عناصر طبیعی میان اندیشه خود و افکار خوانندگان پیوند می‌زند. وی تصاویر و واقعیت‌های جامعه را بیان می‌کند اما در لفافه تعابیر شاعرانه و دوپهلوی. اگر شاعری عرب اراده کند از روبه‌رو به وقایع بنگردد دیگر از مقوله شعرهای رمانتیک نمی‌سراید و شعرش با شکست مواجه می‌شود. آنچه نباید از نظر دور داشت مسئله برون‌گرا یا درون‌گرا بودن شاعر است. مسئله اساسی این است که شعر رمانتیک که از قلم شاعر معاصر می‌تراود نوعی درون‌گرایی و پناه بردن به طبیعت درون خود است. رمانتیسم مفاهیم مختلفی را شامل می‌شود و بسته به شرایط هر جامعه، رویکرد شاعر به آن متفاوت خواهد بود. همچنانی که فرد با توجه به پیشینه فردی خود نسبت به یک موضوع واکنش نشان می‌دهد عرب نیز در سرودن شعر رمانتیسم پیشینه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... خود را ملاک سرودن قرار می‌دهد. شاعر رمانتیسم عرب در سازگار کردن توانمندی و آرزومندی در تعارض است (ابوالشباب ۱۹۶). رمانتیسم در شعر شاعران عرب بر سه وجه تأکید دارد: ۱) تأکید بر نگرش به واقعیت به جای گذشته سنتی، ۲) آزادی فردی به جای تسلیم شدن در برابر سنت‌ها، ۳) ابتکار و نوآوری و نقش خیال در برابر تقلید (همان ۱۹۷)

#### ۴. رمانتیسم در شعر سهراب سپهری

سهراب سپهری شاعر نامدار عصر حاضر، کسی بود که برخلاف شیوه معتاد افراد جامعه، دخالت و ورود و اظهار نظر در امور نامربوط را شایسته مردانی چون خود نمی‌دانست. او که حتی مدرسه را خراشی به رخسار خیالات خود می‌پنداشت با پناه بردن به طبیعت و تجسم زیبایی‌های آن در فصول سال، دل و تصویر هر آدم نازک‌دل و حتی گران‌جان را به همراه شدن با خود فرامی‌خواند. سهراب همه مظاهر طبیعی را از سراب کویر گرفته تا تپه و غروب و تک درخت، چنان تصویر می‌کند که گویی در دسترس اند اما دست‌نیافتنی می‌نمایند. او وجود خود را آب روان در طبیعت نورانی

می‌داند که چنان وسعت دارد که در بی‌انتهایی آن می‌شود پرواز کرد. به فلسفه و عرفان گرایش عجیبی داشت تا آنجا که گرایش عرفانی و فلسفی، بسیار در شعر او دیده می‌شود.

برخی او را شاعر طبیعت‌گرا (ناتورالیست) و بعضی رمانتیست و عده‌ای عارف نوگرا می‌دانند که دور از اجتماع و مردم به سر می‌برد (ساورسُغلی ۶۱-۶۳). عده‌ای نیز او را پیرو عرفان هندی و بودایی قلمداد می‌کنند و نظرات وی را متأثر از کریشنا مورتی، عارف هندی دانسته‌اند. شاید بهترین دلیل بر این گفته شعر «نیلوفر» باشد: نیلوفر نماد انسان پاک طبیعتی است که در مرداب این دنیا گرفتار شده است اما به ذلت و خواری آن تن نمی‌دهد و علی‌رغم روزگار گذراندن در این مرداب، پاک و معصوم و برکنار از آلودگی‌های این دنیا زندگی می‌کند. عناصر انتزاعی به‌گونه‌ای چشمگیر در شعر سهراب دیده می‌شود (شفیعی کدکنی ۷۵). البته شاید کسانی با این سخن همسو نباشند (مقدادی ۱۱۲-۱۱۶).

از مرز خوابم می‌گذشتم

سایه‌تاریک یک نیلوفر

روی همه این ویرانه فروافتاده بود.

کدامین باد بی‌پروا

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

در پس درهای شیشه‌ای رؤیاها،

در مرداب بی‌ته‌آینه‌ها،

هرجا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم

یک نیلوفر روئیده بود.

گویی او در تهی من می‌ریخت

و من در صدای شکفتن او

لحظه لحظه خودم را می‌مردم.

بام ایوان فرومی‌ریزد

و ساقه نیلوفر بر گرد همه ستون‌ها می‌پیچد.

کدامین باد بی پروا  
دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟  
نیلوفر روید،  
ساقه‌اش از ته خواب شفافم سرکشید.  
من به رؤیا بودم  
سیلاب بیداری رسید.  
چشمانم را در ویرانه خوابم گشودم:  
نیلوفر به همه زندگی‌ام پیچیده بود.  
در رگ‌هایش من بودم که می‌دویدم.  
هستی‌اش در من ریشه داشت،  
همه من بود.

کدامین باد بی پروا

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟ (سپهری ۱۱۸-۱۲۰)

او بودن را در سایه ساقه نیلوفر سبب نجات دنیا از ناپاکی‌ها می‌داند.  
در شعر صدای پای آب، آنجا که سهراب از کلمه «ذوق» استفاده کرده شاید در معنای  
قریحه و استعداد و به مفهوم اخص عرفان به کار برده باشد. تأیید این سخن جنبه علمی و  
ذهنی تصوف است که آن را جنبه علمی عرفان می‌نامند (تبریزی ۲۵). ذوق در نزد صوفیان  
شوق است که از استماع کلام محبوب و مشاهده جمال او روی می‌دهد و عاشق بیچاره  
را به وجد می‌آورد و از خود بیخود و محو مطلق می‌کند (دهخدا).

و رودهای جهان، رمز پاک محو شدن را

به من می‌آموزند

فقط به من (سپهری ۳۲۰)

و این همان محو شدن است که گفت:

بر تارم زخمه لا می‌زن

راه فنا می‌زن (همان ۲۳۷)

در آن بند که سهراب، خود را به گیاهی در هند نسبت می‌دهد تعلق خاطرش را به هند و بودای هندی نشان می‌دهد؛ نکته‌ای که در مصراع‌های دیگر از شعر او نیز دیده می‌شود و اینکه او براساس پذیرش تفکر بودایی باور بودای هند، زمین را مملو از بدی می‌داند که علی‌رغم بدی هنوز سوشیانت‌ها (پیامبران زرتشتی) متولد نشده‌اند که این نیز شاید به گونه‌ای دیگر یادآور شعر «نیلوفر» باشد.

بدی تمام زمین را فراگرفته است

هزار سال گذشت (همان ۳۲۲-۳۲۳)

او با اعتقاد به باورهای اسلامی تا جایی پیش می‌رود که تاجر یزدی را که از تبار آتش‌پرستان است آن‌چنان هوش از سر رفته متاع دنیا می‌بیند که در کنار جاده ادویه - که بیانگر همین تعلقات است - ساکن شده، اما ایمان راسخ دارد که روزی منجی موعود که در باور او همان بوداست ظهور خواهد کرد. یکی از مؤلفه‌های شعر سهراب خدایی است که در این نزدیکی است (سپهری ۲۷۲). دیگر، عشق به طبیعت، به انسان، به خدا، به رنگ‌ها که ناگفته‌ها را می‌گویند و عشق به مکان و بی‌مکانی و زمان و بی‌زمانی است. وی در مکتب شعری خود که همان رمانتیسیم است سبکی نو دارد. او اگرچه در آغاز، خود را پیرو نیما می‌داند (مرادی کوچی ۳۸) ضمن رعایت اصول و قوانین نیمایی، خود طریقه‌ای نو ایجاد کرد. بسیاری اعتقاد دارند او سبکی تازه‌تر از نیما در پردازش و به‌کارگیری واژه دارد. طبیعت واژه‌ای است که با تمام مظاهر خود بیشترین حضور را در شعر او دارد. رمانتیسیم او با دیگران متفاوت است. سپهری به اعتبار عملکرد ظریف قوه خیال و مضمون‌تراشی‌ها و پیچ و تاب‌های عمیق ذهنی‌اش، یادآور سبک هندی در شعر فارسی است. خمیرمایه بیشتر شعر سپهری فلسفه بوداست. نحوه گزینش کلماتش یادآور شیوه بیدل دهلوی است و بیشینه اشعاری که عالمگیر و زبانزد خاص و عام شده شعرهایی است که در آنها طبیعت را به شیوه سبک هندی توصیف می‌کند. طبیعت در نظر پیروان مکتب رمانتیسیم و از جمله سهراب، معبد و قبله و محراب است.

جانمازم چشمه

مُهرم نور

دشت سجاده من

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم ...

سنگ از پشت نماز متبلور شده است (سپهری ۲۷۲)

اتکای سپهری به بینش عارفانه تا حدی است که شعر را موجد صمیمیت و مهربانی و آشتی با پدیده‌های طبیعت می‌داند، حتی مرگ را گوشه‌ای از خلقت می‌شناسد که باید با آن دست آشتی داد زیرا مرگ در یک قدمی است و انسان باید با پویایی و تحرک خود، از آن بپزد تا در خندق آن گرفتار نشود. وی علی‌رغم بیماری جسمی‌ای که بدان دچار بود توصیه می‌کند که انسان نباید امید خود را از دست بدهد.

پرش شادی از خندق مرگ

گذر حادثه از پشت کلام (همان ۲۸۲)

او مرگ را پایان زندگی و فنا شدن نمی‌داند و از بالا به زمین نگاه می‌کند. وی یک بار به لحاظ اندیشه‌های فراوانش که رنگ عرفانی دارد به طبیعت پل می‌زند و یک بار از آن جهت که آزرده از تمام جنبه‌های تصنعی است که دیگران با آن ارتباط برقرار کرده‌اند. خدا از دیدگاه او خدای صاحب طبیعت با آن‌همه زیبایی و سرزندگی است: خدای پرندگان، درختان، آب و حتی خدای عطر گل‌ها و گیاهان. به همین دلیل معتقد است هرکس به طبیعت نزدیک‌تر است به خدا نزدیک‌تر است.

من مسلمانم

قبله‌ام یک گل سرخ (همان ۲۷۲)

وی به همه رندی‌های زمینیان می‌خندد. در شتاب گذشته این دنیا جایی برای خیال کسی نیست. تنها خواب است که می‌تواند او را از غوغای انسان به دمیدن صبحی دیگر پیوند زند. او داشتن ظاهری فریبنده را نفی می‌کند و از آنها تبری و بیزاری می‌جوید، به گونه‌ای که حتی عبادت خود را نیز از آنها پنهان نگاه می‌دارد. شعر «نشانی» شاید بهترین جهانی است که سپهری در آن ارتباط خود با طبیعت و قطع ارتباط با انسان‌های در قفس دنیا مانده را تصویر می‌کند. اگر ظاهر شعر سپهری تأثیرپذیرفته از عرفان



بودایی و خاور دور است، درونمایه عمیق عرفان شرقی در آن پنهان شده. عرفان ایرانی، خاستگاه فکری ایرانی بلکه بودایی و هندی و اسلامی است.

#### ۵. رمانتیسیم در شعر ابوالقاسم شایبی

همان‌طور که در سطرهای پیشین گفتیم تأثیر جریان فکری بر همه آدمیان و حتی همه شاعران یکسان نیست. از آنجا که شعر عربی طرح مشخصی ندارد شاعر عربی صیادی است در رودخانه تصادفات (شفیعی کدکنی ۱۰۱).

شاعران رمانتیک یا از گروه شاعران درون‌گرا هستند که بیشتر به مشکلات شخصی خود می‌اندیشند و از واقعیت به خیال پناه برده‌اند یا با جامعه و آحاد مردم عجین شده‌اند. ابوالقاسم شایبی زاده سال ۱۹۰۹ در تونس بود که اوضاع سیاسی و اقتصادی سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۴ تونس یعنی سال‌های غلبه حاکمیت استعمارگر فرانسه را بر کشورش درک کرده بود. تونس از سال ۱۸۸۱ به غارت فرانسویان گرفتار شد و عواملی که در ادامه خواهیم گفت سبب شد که در شکل‌گیری شخصیت شایبی تأثیر فراوان بگذارد (شامی ۷). وی متأثر از افکار لامارتین، گوته، بایرون و دیگر کسانی بود که در هنگام تحصیل در دانشگاه تونس با افکار و اندیشه‌های آنان آشنا شد. آبشخور معرفتی او علاوه بر تحصیل در حوزه ادبیات عربی از طریق ترجمه ادبیات غرب شکل گرفت (سلیمان حسن ۳). دردهایی که از اجتماع بر او وارد می‌شد مزید درد جسمانی‌ای شد که به آن دچار بود. وی علاوه بر اینکه از قلب‌درد رنج می‌برد قلبش آکنده بود از بی‌تفاوتی مردم کشورش در برابر استعمار فرانسه. شایبی به سبب حضور در جامعه‌ای استعمارزده به دامان طبیعت پناه برد و در آگاهی‌بخشی و بیدارسازی مردم کشورش اشعار فراوانی سرود که اثری نداشت. بنابراین سعی کرد از آنها فاصله بگیرد اما این‌ها وی را به واکنش منفی در برابر هستی و جامعه و انداشت. تناقض‌گویی در شعرش موج می‌زند. امید و اندوه، دو عنصر کاملاً متضاد در شعر شایبی است. عناوین اشعارش نشان از روح ناآرام او دارد. وی در برابر بیماری جسمی خود تسلیم شد اما به بیماری استعمار و به ذلت آن تن نداد. حرکت، پویایی، امید، نور، روشنی و از همه مهم‌تر عشق، نشان از هوشیاری و عاشقانه زیستن او دارد. در آغاز جوانی عشق به دختری که خیلی زود با

مرگ او مواجه شد تأثیر عمیقی بر جاننش نهاد. پس از آن از درد جسمانی خود آگاه شد که بار غم و اندوه و حسرت را در وجودش مضاعف کرد.

مزید تمام دردهایی که می‌کشید مرگ پدرش بود که بزرگ‌ترین حامی او در زندگی محسوب می‌شد و از همه بدتر استعماری که به چپاول سرزمینش مشغول بود. همه این دلایل کافی بود تا از او شخصیتی کاملاً سرخورده و ناامید بسازد اما هیچ‌کدام او را از پای درنیورد بلکه دیدن حیات دوباره طبیعت و زیبایی‌های آن و اینکه چگونه طبیعت از بی‌جانی و سکون زمستانی به طراوت و شادابی بهار دگرگون می‌شود و جامه نو بر تن می‌کند جرقه‌هایی از امید در دل او می‌زد و با دیدن مبارزانی که نمی‌خواهند به مذلت استعمار تن دهند این جرقه‌ها را فروزان و شعله‌ور می‌ساخت. اینکه بر قید و بند اجتماعی بشورد، به عزلت‌گرایش داشته باشد و ستایشگر عشق باشد، اندوه را دوست بدارد، واقعیت را چندان جدی نگیرد و به رؤیایها شادمان باشد رمانتیک است (شراره ۵). وی هنگامی که در میان هم‌وطنانش کسی را با خود همراه نمی‌یابد با پرنندگان و سرچشمه پاک (خدا) مناجات می‌کند و این همه را تلاش در جهت بیدارسازی افکار مردم سرزمین خود می‌داند (همان ۱-۸). شابی بر سنت‌های نادرست جامعه خود می‌شورید و عزلت و انزوا و درون‌گرایی پیشه کرده بود. او از ملتی که دل حساس ندارد شکوه می‌کند:

أین یا شَعْب! قَلْبُک الخَافِقُ الحَسَّاسُ      أین الطُّمُوح وَ الأَحلام

ای ملت! قلب تو کجاست؟ آیا تپنده و حساس است؟ (آیا دلت برای همه چیز می‌تپد؟) کجاست آن آرزوها و رؤیایها [ی بلندپروازانه]؟

او در تمام ابیات این شعر، هیچ سازگاری با روزگار ندارد و ستایشگر مرگ است. درون‌گرایی و گریز او از واقعیت، وی را به علاقه‌مندی به طبیعت سوق می‌دهد، به توصیف جنگل و دامان طبیعت پناه می‌برد و با سحر سخن مکتب رمانتیک را تسخیر می‌کند. رمانتیک در شعر او از نوع خاصی است. جنگل برایش جای تفکر و تخیل و عشق‌ورزی است:

فی غاب الدُّنیا لِلخِیالِ وَ لِلرُّویا      وَ الشُّعْر وَ التَّفکیرِ وَ الأَحلام ...

در بیشه دنیا برای خیال و رؤیایپردازی و شعر سرودن و اندیشیدن و خواب‌های شیرین [جایی هست].  
پناه بردن به رؤیایها خاصیت شاعر رمانتیک است. او در سیر جهان رؤیا لذت می‌برد و آن را سعادت‌مندی خود می‌داند.

وَ أُسِيرُ فِي الدُّنْيَا الْمَشَاعِرِ حَالِماً  
عَرْدًا وَ تِلْكَ سَعَادَةُ الشُّعْرَاءِ  
مَا فِي وُجُودِ النَّاسِ مِنْ شَيْءٍ بِهِ  
يَرْضَى فُؤَادِي أَوْ يَسِرُّ ضَمِيرِي

من مشاعر دنیا را رؤیایپردازانه و چهچهه‌زنان طی می‌کنم و این اوج خوشبختی شاعران است. چیزی در این مردم نمی‌بینم که جان و دلم از آن راضی و خشنود باشد. وی در اجتماعی زندگی می‌کند که مردمش او را از نیازهای اساسی خود دور کرده‌اند و به این سبب که اجتماع با او هم‌صدا نمی‌شود به دامان طبیعت پناه می‌برد و این را راهی می‌داند که شاید مردم با او همراه شوند و یاری‌اش کنند. سکوت او مردم را رنج می‌دهد زیرا می‌دانند در سکوتش تفکر عمیقی است و هرگاه سخن می‌گوید او را سرزنش می‌کنند و همین امر باعث می‌شود در قصیده «غربت اجتماعی» خود، آن درد اجتماعی را بیان کند. او با کلام خود مردم را به ارزش‌های معنوی و روحیه تعاون سفارش و دعوت می‌کند. شابی معتقد است انسان بر پایه فطرتی نیکو خلق شده اما خودش این بنیان را فاسد کرده است (ممتحن ۲۵۶). وی غربت اجتماعی را برآمده از غربت معنوی می‌داند و اعتقاد دارد انسان از عالمی مقدس به دنیای خاکی آمده و باید برای عروج دوباره به جایگاه اصلی خود از هیچ کوششی فروگذار نکند. می‌پندارد انسان، ملکی بوده که به این دیر خراب‌آباد آمده. این عقیده با سخن رند فرزانه شیراز خوش می‌نماید که می‌گفت:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم  
(حافظ، غزل ۳۱۷)

وی بر خود فرض می‌داند که مردم در خواب مانده کشورش را بی‌اگاهانند. ایباتش تیرهایی بود که بر آماجگاه مردم در خواب غفلت مانده تونس فرود می‌آمد تا آتش در زیر

خاکستر مانده وجود آنان را برافروزد. مردم کشورش باید از قید و بند اسارت فرانسه و هر کشور متخاصمی به آزادی برسند.

أیها الشعب! کتینی کنت خطاباً فاهوی علی الجذوع بفأسی!

ای ملت! کاش من هیزم‌شکنی بودم. با تبرم ریشه‌های جهل و نادانی را قطع می‌کردم.

آزادی هنرمند در هنر اوست و هرگاه این احساس در قلب شاعر ایجاد شود به استقلال ذاتی می‌رسد.

او بیداری از جهل و بندگی را همچون شاخ گلی می‌داند که باید به مردم تونس تقدیم کرد نه آنکه نفس‌های خفته آنان را لگدکوب کرد. حتی پرنندگان هم آزادی و رهایی از اسارت را می‌فهمند اما چرا مردم کشورش به این امر بی‌اعتنا هستند؟ (ممتحن ۲۵۹) آیا در چنین احوالی امید داشتن به خیر و برکت عاقلانه است؟

یا قوم! مالی أراکم قَطَّتُمُ الْجَهْلُ دارا

ای قوم! شما را چه شده است که در خانه جهل ساکن شده‌اید؟ او معتقد است آنان که به آزادی خود از بند اسارت بی‌اعتنا هستند مرده‌اند؛ آگاه‌اند ولی خود را به نادانی زده‌اند.

فَرَحَتْ بِهِمِ غُولُ النَّعَاسَةِ وَالْفَنَاءِ وَمَطَامِعِ السُّلَّابِ وَالْغُلَّابِ

غول بدبختی و نیستی حرص و طمع، غارتگران و مقتدرترینشان را شاد کرد. به همین دلیل مرگ را برای آنان بهتر می‌داند:

أی عیشٍ هذا، وَ أی حَیَاةٍ؟! «رُبَّ عَیْشٍ أَخْفَ مِنْهُ الْجِیَامُ»

این کدامین زندگی و حیات است؟ چه بسا زندگی که مرگ از آن بهتر است. فریادهای او در یک کلام، نبرد مرگ و زندگی است. او فصول طبیعت را برای نشان دادن عشق به زندگی به یاری می‌گیرد و اتحاد و اتکال به خداوند نازل‌کننده قرآن و اسلام را یک هدف والا برای هم‌وطنان خود می‌داند و باور دارد که اسلام تنها یک دین

نیست بلکه یک ملت نیز هست. او کسانی را که برای رسیدن به آزادی به استقبال خطرات می‌روند و از رویارو شدن با مشکلات نمی‌هراسند بلکه لذت می‌برند ستایش می‌کند. شابی رسیدن به چنین اتحادی را وابسته به عشق و ایمان می‌داند که این امید و عشق در نتیجه صبر و شکیبایی و پایداری میسر می‌شود.

او معتقد است خدا انسان را چون نور پاکیزه و روشنگر و چون پرندگان نغمه‌پرداز آزاد آفریده است پس باید از آزادی خود دفاع کند و تنها، بند بندگی خدا را بپذیرد. می‌گوید انسان باید با طلب یاری از خداوند و به نام و یاد خدا کوشش کند و پیروزی خود را محصول لطف الهی بداند که در این صورت به گوهر اصلی خود دست یافته است، آن‌چنان که در قصیده «یابن امی» از دیوان وی می‌خوانیم:

و خُرّاً كُنُورِ الضُّحَى فِي سَمَاءِ	خَلَقْتَ طَلِيقاً كَطَيْفِ النَّسِيمِ
و تَحْنِي لِمَنْ كَبُّوكَ الْجَبَاهِ	فَمَا لَكَ تَرْضَى بِذُلِّ الْقَيْودِ
فَمَنْ نَامَ لَمْ تَنْتَظِرْهُ الْحَيَاةِ	أَلَا إِنَّهُضْ وَ سِرْ فِي سَبِيلِ الْحَيَاةِ
إِلَى النُّورِ، فَالنُّورِ ظِلُّ الْإِلَهِ	إِلَى النُّورِ، فَالنُّورِ عَذْبٌ جَمِيلٌ

(شابی ۱۶۵-۱۶۶)

آزاد مثل رؤیای نسیم و آزاد مثل نور صبحگاهی در آسمان خلق شدی. پس چه شده است به ذلت و قید و بندها - جهل - راضی می‌شوی و به کسانی متمایل می‌شوی و گردن می‌نهی که تو را به زنجیر کشیده‌اند. آگاه باش و در راه زندگی حرکت کن و کسی که بخواهد زندگی در انتظار او نیست. به سوی نور برو؛ نور دلنشین و زیباست. به سوی نور برو زیرا نور، سایه‌ای الهی است.

## ۶. معرفی دو شاعر به‌عنوان دو چهره متفاوت

شابی و سپهری از فرهنگ‌های مختلف برآمده‌اند و در شرایط سیاسی - اجتماعی متفاوتی رشد یافته‌اند. اوضاع و شرایط زندگی هر دو مهم و شایسته واکاوی دقیق است. به‌طور کلی طبیعت در اشعار شابی اهمیت و ویژگی‌های معینی دارد، از جمله اینکه او تحسین‌گو با طبیعت روبه‌رو می‌شود. یگانگی انسان با طبیعت و بروز آن در

شعر سبب می‌شود خواننده در رمانتیک بیشتر تأمل کند. همدردی و همدلی وی با مردمان زیر سلطه استعمار فرانسه نیز بر این باور می‌افزاید. طبیعت‌گرایی، بازگشت به دوران کودکی، ترجیح احساس بر عقل، حسرت بر ایام گذشته، رؤیا، ناامیدی، میل شدید و آرمانی به انقلاب، آزادی‌خواهی، همراهی با توده‌های محروم و رنج‌کشیده، میهن‌دوستی و دفاع از اقشار ضعیف جامعه از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیسزم است که در شعر شابی کامل و آشکار به چشم می‌خورد. تلخی زندگی در دام استعمار افتاده و رنج بیماری جسمی که البته با بیماری روحی (شکست در عشق) همراه بود تنها با پناه بردن به طبیعت التیام می‌یافت. در کشور خود زندگی می‌کرد اما از غربت در وطن می‌نالید و هر لحظه هم‌وطنان خود را که با فقر و بیداد روبه‌رو بودند به آزادی و رهایی از بند استعمار و استثمار فرامی‌خواند و آنها را پند می‌داد که به لطافت روحی خود که برگرفته از زیبایی‌های طبیعت است رجوع کنند. او از جایگاه متعالی قرآن کاملاً آگاه است و همواره می‌کوشد با استفاده از آیات قرآن و پناه بردن به آن، مردم جامعه خود را بیدار و آگاه کند تا به مدد پیوند راسخ با مظاهر زیبایی به اصل خود که ارتباط با طبیعت بود متصل سازد. شاید بتوان اصرار شابی به نجات هم‌وطنانش و مبارزه برضد ظلم و خودخواهی و بدخواهی را متأثر از آیین بودا دانست. وی همواره در میان سخنان و نوشته‌های خود از ظلم و بدخواهی و مظلومیت گفته است و به دنبال یافتن راهی بود برای نجات مظلوم از بند هواهای نفسانی ظالمان. چنین سخنانی شاید از آموزه‌های بودا نشئت گرفته باشد. دور شدن از ظالمان و مستبدان و برای رسیدن به اهداف متعالی در پی آرامش دلخواه رفتن، از آیین‌های اصلی بوداییان است (پاشایی ۳۰۹). از حقایق عالی آیین بودا رها شدن از رنج و داشتن اندیشه‌های خیرخواهانه برای هم‌نوع است (الدنبرگ ۹). شکست در عشق، مرگ پدر و بیماری جسمی که جامعه تاریک و در دام ظلم افتاده نیز بر آن افزوده می‌شد شابی را فردی ناامید می‌نمود و در دام عزلت گرفتار می‌کرد. کلامش در بیشتر جاها ناامیدی و یأس را به ذهن متبادر می‌کند. البته گاهی در اوج ناامیدی رگه‌هایی از امید و ایمان به آینده نیز در شعرش دیده می‌شود که خواننده را با درکی متفاوت مواجه می‌سازد. شابی سعی می‌کند از شعرهای آرمان‌گرایانه خود راهی به ارتباط با مردم زمانه خویش بیابد.

اما سپهری زاده ۱۳۰۷/۱۹۲۸ در یکی از محله‌های قدیمی کاشان و علاقه‌مند به هنر و ادب و اهل ذوق بود و با مهارت نقاشی می‌کرد و خط می‌نوشت. او نیز چون شابی از پدر بسیار آموخته بود. مراحل ابتدایی تحصیل را نزد پدر شاگردی کرد و موسیقی را نزد او آموخت (سپهری ۱۳۸۰: ۳۷). سهراب در خانواده‌ای بالید که علاوه بر پدر، مادر نیز اهل شعر و ادب بود و مسلم است که بودن در کنار پدر و مادری هنرمند از طبع او طبیعی لطیف و از دلش دلی نازک بسازد. او پدر را سبب موفقیت‌هایش و مادر را مصداق مهر و محبت معرفی می‌کند تا آنجا که شعر «صدای پای آب» را برای او سرود. وی در این خانواده هنرمند و ادیب رشد و نمو کرد و سفرهای متعددی به سرزمین‌های دور و نزدیک داشت و به تأمل و تفکر در اندیشه‌های آنان مشغول شد. هند، ژاپن، پاکستان، آلمان، انگلیس، فرانسه و افغانستان کشورهایی بودند که سهراب چندی به آنها سفر کرد (ضرایها ۳۷-۴۰). با اینکه به میل و اختیار خود سفر می‌کرد غم غربت در آثارش موج می‌زند به گونه‌ای که می‌گوید:

میان من و این مردم دور و برم کمترین وزش همدردی نمی‌گذرد،

اوج بیزاری من...

چه آسان تنها می‌شدم

و چه تنهایی بی در و پیکری

هیچ جا جای من نبود

هفته دیگر می‌روم (سپهری ۴۳-۴۴)

تفکر اجتماعی او، همراهی با مردم جامعه‌اش و تلاش برای نجات آنها در شعر سهراب سپهری دیده می‌شود. وضع نامطلوب زمان، رنج‌ها، دردها و گرفتاری‌های بی‌شمار هم‌وطنانش او را آزار می‌دهد تا وی را به یافتن راهی برای نجات از این وضعیت نامناسب وادارد. آرمان‌خواهی و جست‌وجوی آرمان‌شهری به دور از این ناگواری‌ها و مشکلات، در نوشته‌ها و آثار او بازتاب گسترده‌ای دارد. علی‌رغم اینکه عده‌ای او را شاعری مرفه و بی‌درد و بی‌توجه به حوادث جامعه‌اش می‌دانند او غیرمستقیم و رمزگونه به حوادث پیرامون و نیازهای جامعه‌اش پرداخته است.

روزی خواهم آمد  
و پیامی خواهم آورد  
در رگ‌ها نور خواهم ریخت  
و صدا خواهم در داد ای سبدهاتان پر خواب، سیب آوردم؛  
سیب سرخ خورشید  
رهگذاری خواهد گفت  
راستی را، شب تاریکی است،  
کلهکشانی خواهم دادش  
هرچه دشنام، از لب خواهم برچید  
هرچه دیوار، از جا خواهم برکند  
رهزنان را خواهم گفت:  
کاروانی آمد بارش لبخند!  
ابر را پاره خواهم کرد  
من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید  
دل‌ها را با عشق  
سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد (همان ۳۳۸-۳۳۹)

وقتی تلاشش بی نتیجه می‌ماند و با بی‌اعتنایی مردم روبه‌رو می‌شد زبان به شکایت  
گشود و گفت:

شب از وحشت گرانبار  
جهان آلوده خواب است و من در وهم خود بیدار (همان ۶۸)

سهراب اندیشه‌های آرمانی در سر می‌پروراند و چون مردم را با خود همراه و همسو  
نمی‌یافت به تنهایی در پی یافتن ایده‌آلش روان می‌شد و از غوغای زندگی مصیبت‌بار  
اطراف خود رهایی می‌یافت:

نفس آدم‌ها  
سربه‌سر افسرده است  
روزگاری است در این گوشه پژمرده هوا  
هر نشاطی مرده است (همان ۱۲)



از آنجا که بین ادبیات تطبیقی و ادبیات عام فاصله است ادبیات عام بدون در نظر گرفتن مرزهای زبانی، ادبیات را بررسی می‌کند و ادبیات تطبیقی ادبیات‌های ملت‌ها را در ارتباط با یکدیگر (پراور ۱۳۹۳ الف: ۳۹). در یک کلام می‌توان گفت: ادبیات تطبیقی در پی یافتن وجوه اشتراک در دیگر زبان‌هاست (همان، ۴۷). آرمان‌های سپهری رهایی از بند نفسانیات و خودخواهی‌ها و کینه‌توزی‌های شخصی، آزادی از روزمرگی، رهایی از منفی‌گرایی‌ها و در نتیجه دعوت به زیبا دیدن هرآنچه هست بود. مواجه شدن با دردهای هم‌نوعان بر زندگی سپهری تأثیر گذاشت. وی مردم را به همراهی با خود و اندیشه‌های خود فرامی‌خواند و مقدمات تشکیل آرمان‌شهر خود را فراهم می‌کند اما چون می‌بیند مردمش با او همراهی نمی‌کنند تنهایی را برای خود برمی‌گزیند. وی از مظاهر و جلوه‌های طبیعت به‌عنوان رمزی برای بیان اعتقادات و خواسته‌های خود استفاده می‌کند و همین به‌کارگیری مظاهر طبیعت او را به سوی مکتب رمانتیسیم حرکت می‌دهد؛ مکتبی که یگانگی انسان با طبیعت و احساس همدردی و همدلی با مظلومان جامعه در آن موج می‌زند. اعتقادات و خواسته سپهری با تفکر عرفانی او بی‌ارتباط نیست. عرفان سپهری برگرفته از عرفان اسلامی و میل او به عزلت و تنهایی و خلوت متأثر از عرفان بودایی هند است:

زیر بیدی بودیم

برگی از شاخه بالای سرم چیدم گفتم:

چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید؟ (سپهری ۳۷۵)

و نیز:

اهل کاشانم

روزگارم بد نیست

تکه نانی دارم

خرده هوشی

سر سوزن ذوقی

مادری دارم بهتر از آب روان

دوستانی بهتر از برگ درخت

و خدایی که در این نزدیکی است (همان ۲۷۲)

این هر دو بیانگر اعتقاد اوست و شاید «اهل کاشانم» یادآور آیه «... و نحن أقرب إلیه من حبل الوريد» (ق/۱۶) باشد. عارفان اسلامی معتقدند هر ذره از ذرات عالم، آیتی از آیات و نشانه‌های خداست. اثرپذیری او از آیین بوداییان هند گاه از ظاهر شعر او مشهود است. همچنان که پیشتر نیز گفتیم یکی از بهترین شعرهای او در تأیید این سخن، شعر «نیلوفر» است. نیلوفر که در میان هندیان گلی بی‌نظیر است و علی‌رغم گذراندن روزگار در میان بدی‌های دنیا، تن به ذلت آن نداده و تنهایی و عزلت را برای خود برگزیده است، بر گرد همه ستون‌ها می‌پیچد و به سمت نور بالا می‌رود (قدیانی ۸۷). آیین بودا که سهراب بیشترین باورهای خود را از آن گرفته، آیینی است که بر دعوت به راستی و درستی، دوری از ظلم و یادگیری آموزه‌های ارزشمند اصرار می‌کند. اینکه اگر زشتی و پلیدی جامعه‌ای را فراگرفت گوشه‌نشینی و عزلت از آن راه نجات است؛ عزلتی که البته اسلام آن را نمی‌پذیرد و طبق آموزه‌های اسلامی مردود است. وی با پناه بردن به طبیعت، مردمی را که خود را در دام سیاست حاکم بر جامعه انداخته‌اند و به اظهار نظرهای سیاسی می‌پردازند از این کار بازمی‌دارد و با بیان این نکته که مردم بیشتر دارای شور سیاسی‌اند تا شعور سیاسی، آنها را از افتادن در دام سیاستی که درکی از آن ندارند برحذر می‌دارد. سهراب مردم را به بازگشت به طبیعتی که سرشار از پاکی و لطافت و یگانگی است فرامی‌خواند و بیان می‌دارد که آنها که در دام جرثقیل‌های ویرانگر طبیعت افتاده‌اند نمی‌دانند تیشه به ریشه خود می‌زنند؛ اینان روحشان به سرسختی همین جرثقیل‌ها دچار شده که برای نجات خود از این سرسختی باید از ارتباط‌های شهری قطع تعلق کنند و به دامان طبیعت پناه ببرند؛ شاید که طبیعت، خوی انسانی و ظرافت طبع را برای آنها به ارمغان آورد.

#### ۷. پناه بردن به گوشه تنهایی و خلوت

تنهایی، ناشی از قطع ارتباط با دنیای اطراف و برقراری ارتباط با درون است. انسان‌های تنها خود را در دنیای سرد و بی‌روح گرفتار می‌بینند. این در واقع برون‌فکنی وضع درونی است (ویلاند برستون ۷۹). فردی که خود را از دیگران جدا می‌یابد و احساس

تعلق به دیگری در او از بین رفته است، از نظر روحی خود را تنها یافته، شکست‌های عاطفی، شکست در عشق، درد جسمی، درد جامعه و حتی مرگ پدر و مادر سبب پیدایش میل به تنهایی تواند بود. نیافتن نقطه مشترک میان خود و دیگران به این تنهایی دامن می‌زند و اختلاف عقیده و باور دینی سبب تشدید این میل می‌شود. سهراب سپهری و شابی هر دو این تنهایی را تجربه کرده‌اند. شخصیت هر انسانی متأثر از دو عامل توارث و محیط است. تأثیر محیط بر دو فرزند هم یکسان نیست (محسنی ۴۴۳-۴۴۴). رشد شخصیت در هر فرد همچون بذرهای یک گیاه است که بنا به مطلوب بودن یا نبودن خاک تسریع می‌گردد یا کند می‌شود (فرجی ۴۱-۴۲). روان‌شناسان معتقدند رفتار، انعکاسی از محیط و وراثت است. بسیاری از خُلق و خوی‌ها نتیجه توارث و محیط است. دانشمندان بر این باورند هر فرصت روانی در انسان، محصول ارتباط محیط و وراثت است (شاملو ۴۱). اجتماعی بودن یا منزوی بودن هر فرد در مراحل اولیه و کودکی به محیط خانواده وابسته است اما در ادامه، بیماری‌های جسمی - روحی و مشکلات اجتماعی و محیطی نیز بر برون‌گرا یا درون‌گرا شدن فرد تأثیر قابل توجهی می‌گذارد. از سویی فرد و جامعه جدا از یکدیگر نیستند. فطرت انسان اجتماعی است. انسان به تنهایی قادر به برآوردن نیازهای طبیعی خود نیست. به همین دلیل رفع نیازهای طبیعی، او را به ارتباط با دیگران سوق می‌دهد. از هنگام تولد تا گاه مرگ این روابط اجتماعی گسترده می‌شود و هر لحظه رشد و تعالی خواهد یافت (محسنی ۴۵۹-۵۰۰). محدود شدن روابط اجتماعی به هر دلیل، مرگ عزیزان، شکست عشقی، درد جسمی، درد روحی، درد استثمار، حضور استعمار و همراهی نکردن مردم می‌تواند در گوشه‌گیری و انزواطلبی فرد اثرگذار باشد. شاید تنهایی‌ای که سپهری و شابی برای خود برگزیدند و پناه بردنشان به دامن طبیعت را نیز بتوان نوعی مهاجرت آنها دانست. عزلت و تنهایی اجتماعی تنها موضوع اجتماعی و روان‌شناختی نیست بلکه به عقاید و باورهای مذهبی نیز مرتبط است. بی‌اعتنایی به تعلقات دنیا و انصراف از آن و بی‌توجهی به آن یکی از خصوصیات ادیان و مذاهب است. برای مثال در آیین بودا گریز از دنیا و آدم‌های آن باور و مقوله‌ای جدی و اساسی است که نباید به نتایج آن بی‌توجه بود (حلبی ۲۰). برخلاف آن، دین اسلام کناره‌گیری و انزواطلبی و گوشه‌نشینی را نفی

می‌کند و حضور و شرکت در اجتماع و مسائل اجتماعی را بر هر فرد فرض می‌داند. صوفیان در رفتارهای خود متأثر از بوداییان بوده‌اند و حتی حلال‌ها و برخوردارانی از غرایز طبیعی را نیز بر خود حرام کرده‌اند. یا پیروان آیین بودا که از فعالیت‌های اجتماعی و مراوده با مردم دست برداشته و گوشه‌ای دور از چشم مردم اختیار کرده و به عبادت و آداب خود مشغول شده‌اند.

سهراب سپهری و شابی هر دو گرفتار رنج‌های جسمی و اجتماعی و عشقی بودند اما یکبارہ زندگی اجتماعی را ترک نکردند بلکه در هر فرصتی برای آگاهانیدن مردم می‌کوشیدند و با شعر خود ایشان را به تحرک و پویایی وامی‌داشتند. این دو شاعر ادب معاصر با پیروی از آیات کریمه قرآن و برخلاف شیوه بوداییان و صوفیان و تصوف غیراسلامی مردم را به برخوردارانی از نعمت‌های الهی موجود در زمین فراخوانده‌اند، آنها را از فساد آگاهانیده و به شورش برضد آن توصیه کرده‌اند و در بسیاری جاها به ناامیدی و یأس پشت پا زده و امید و کوشش در جهت رسیدن به اهداف متعالی انسانی را گوشزد کرده‌اند. «و ابغ فیما أتاك الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبك من الدنيا و أحسن كما أحسن الله إليك و لا تبغ الفساد فی الأرض إن الله لا یحب المفسدین» (قصص/۷۷). توصیه این دو شاعر معاصر و در قفس تن بیمار گرفتار، برخوردارانی از همه امور دنیوی است. آنها توصیه می‌کنند که مطابق سفارش قرآن همچنان که فسق و فجور و تکبر مذموم است، ترک کلی دنیا و تنهایی ناپسندیده است.

#### ۸. سبب‌های روی آوردن سپهری و شابی به طبیعت

سرشت و شخصیت هر فرد در نخستین سال‌های حیاتش شکل می‌گیرد. از آنجا که در این دوران تأثیر عوامل مادی بارزتر از عوامل معنوی است شرایط خانه و نوع رفتار والدین می‌تواند بر آینده شخصیت افراد تأثیر بگذارد. سهراب سپهری در خانواده‌ای زیسته که پدر و مادر و اجدادش همه از نعمت ادب و فرهنگ برخوردار بودند بنابراین به دور از مشکلات خانوادگی و حتی اقتصادی بالیده و در محیطی دور از خشونت بزرگ شده است. در نتیجه او دوران کودکی خوبی را گذراند و همه چیز مطابق طبع او شاعرانه و رمانتیک بود اما با همه برخوردارانی‌ها به خلوت و تنهایی روی آورد که شاید

به دوران کودکی او برمی‌گردد. او چنان طبع ظریف و حساسی داشت که گاه از هیاهو و غوغای همکلاسی‌های خود رنج می‌برد و همچنان که پیشتر هم گفته شد مدرسه را خراشی بر خیالات رنگی خردسالی خویش می‌بیند. سهراب رفتن به مدرسه را هبوط از بهشت می‌دانست. روح بی‌قرار او را هیچ‌چیز آرام نمی‌کرد مگر خلوت خانه که سبب آرامش وجود ناآرام او بود.

تنهایی من عاشقانه بود (سپهری ۱۸)

این تنهایی تا سنین بزرگسالی نیز همراه لحظه‌های سهراب بود و سبب شد تنهایی را بر همه چیز ترجیح دهد.

تنها در بی‌چراغی شب رفتم

دست‌هایم از یاد مشعل‌ها تهی شده بود

لحظه‌ام از طنین ریزش پیوندها پر بود

تنها می‌رفتم، می‌شنوی؟ تنها

من از شادابی باغ زمرّد کودکی به راه افتاده بودم (همان ۱۵۱-۱۵۲)

از نظر او عاشق همیشه تنهاست، همچنان که گفت:

و دست عاشق در دست تُرد ثانیه‌هاست (همان ۳۰۸-۳۰۹)

تنهایی، تنها چیزی بود که او در آن می‌توانست به علاقه‌های خود بپردازد. شلوغی و ازدحام، مانع رسیدن او به خواسته‌هایش می‌شد. خلوت گزیدن فقط زمانی مطلوب است که به انسان امکان اندیشیدن بدهد. سپهری خلوت را برای مدت زمان طولانی نمی‌پسندد. او روحیه‌ای تنهایی‌طلب دارد اما رکود و در یک جا ماندن مطلوبش نیست و از آن رنجور می‌شود. شابی نیز تنهایی و خلوت را وقتی ترجیح می‌دهد که از بسیاری فریاد بیدارباش و آگاهی‌بخشی هم‌وطنانش ناامید و مأیوس می‌شود و به این نکته می‌رسد که عده‌ای از هم‌وطنانش به استعمار فرانسه دل خوش کرده‌اند و حتی گاه برای خوشامد آنان زبان فرانسه را یاد گرفته‌اند و به آن زبان سخن می‌گویند.

آرمان‌گرایی در شعر دو شاعر برآمده از واژه آرمان‌شهر (اتویا) است که در آن شاعر، صورت انسان این جهانی است که در گوشه‌ای از این خاک افتاده اما این مکان به خاطر

داشتن آزادی و آسایش بهشت است. آرمان شهر، بازتاب شرایط عینی جامعه است که اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نامناسبی بر آن حاکم است و شاعر با تصورات ذهنی خود آن را با آرمان‌های خود سازگار می‌کند. آرمان شهرها وسیله عبور از عنیت به ذهنیت نیست بلکه بازآفرینی ذهنی جامعه است به قصد انتقام از نظام حاکم و سنجش وضع موجود و آشکار ساختن ناروایی‌هاست.

سهراب سپهری زندگی را نفی نمی‌کند بلکه آن چیزی را نفی می‌کند که ما نامش را زندگی گذاشته‌ایم. او رقابت، دروغ، روزمرگی و زندگی بدون عشق و چیزهایی از این دست را نفی می‌کند و وقتی می‌بیند روحیه مردم زمانه همچون جرثقیل‌ها سخت و محکم شده به جهانی پناه می‌برد که هستی مرگ نیز در آن زیبا، طبیعتی و خواست خداوند زیبایی‌آفرین و عشق‌آفرین است (آزاد ۵۳). شعر سپهری از جنس عشق است و نقش او دعوت به آشتی و همزیستی مسالمت‌آمیز، و در آرزوی زیستن در چنین دنیایی از بدی‌گريزان است. او چون می‌بیند دشنه‌های انتقام، ذهن انسان‌ها را پر کرده است و اگر به ظاهر دست دوستی می‌دهند در سر نقشه فریب و حيله می‌کشند از دنیای پر از نیرنگ آنان روی برمی‌تابد و در پی دنیایی می‌رود که صلح و آرامش، حاکمان آن باشند.

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن  
من ندیدم بیدی سایه‌اش را بفروشد به نسیم  
رایگان می‌بخشد نارون سایه خود را به کلاغ  
هر کجا برگی هست شور من می‌شکفت (سپهری ۲۲۸)

وی باغ را با همه گیاهان و حیواناتش دوست دارد و می‌گوید همه ساکنان باغ در کنار هم با خوبی زندگی می‌کنند.

جنبش رمانتیک بر مبنای واقعی خود در سال ۱۷۹۵ با انتشار ترانه‌های غنایی به جهان معرفی شد. یگانگی انسان با طبیعت، در شعر و نثر و نقاشی و بازگشت انسان به طبیعت از ویژگی‌های بارز این مکتب بود.

سپهری و شابی هر دو به دنبال فرمانروا کردن «من» هستند و می‌کوشند شخصیت خود را در دل هنر مستقر ساخته و خواهش‌های دل و رنج‌های روح و جسم را بیان کنند. این به دلیل خودستایی آنها و فرار از بشریت و همدردی نکردن با مردم جامعه نیست. شرایط نامساعد حاکم بر جامعه و غوطه‌ور شدن مردم در سیل مشکلات، شاعرانی چون سپهری و شابی را بر آن داشته است تا به دنبال راهی برای آگاه‌سازی مردم باشند. رمانتیسیم فریادی است بر سر آنهایی که انسان آزاده را به بند بندگی و حقارت کشیده‌اند. رمانتیسیم به عنوان پدیده اجتماعی شناخته شده، زمینه‌ساز انقلاب و شورش برضد ظالمان و حاکمان ستمگر روزگار است. احساس همدردی با مظلومان و ویژگی بارز رمانتیسیم است (جعفری جزی ۱۸۱). سهراب و شابی به عنوان شاعران مکتب رمانتیسیم از عناصر طبیعت به عنوان سمبل‌های افراد جامعه بهره می‌گیرند. حفظ حرمت همه ارزش‌های انسانی در سایه احترام به طبیعت است که معنا و مفهوم می‌یابد. طبیعت در شعر این دو پناهگاه دردهای روحی بشریت است. عجین شدن با طبیعت، آدمی را به اصل انسانی خود بازمی‌گرداند:

باغ ما در طرف سایه دانایی بود

زندگی چیزی بود مثل یک بارش عید ...

زندگی در آن وقت، صفی از نور و عروسک بود

یک بغل آزادی بود (سپهری ۲۷۵-۲۷۶)

عرفان سپهری عرفان تأمل و آرامش است. در شعر عرفانی، عشق چنان شوری در نهاد انسان می‌افکند که عاشق و نیز معشوق، قرار از کف می‌دهند. شعر سپهری اما برنمی‌آشوبد و در نمی‌گیرد. برای اینکه جهان زیبا دیده شود باید از نو نگریست. به همین جهت او نوعی زیبایی‌شناسی ویژه می‌آفریند. عرفان ایرانی عرفان دگرگونی است و با جنبش اجتماعی ستم‌ستیز پیوند خلاق و سازنده دارد (سیاهپوش ۱۰۲).

## ۹. نتیجه‌گیری

امروزه ادبیات تطبیقی به‌عنوان یک رشته مستقل تدریس می‌شود و در آن آموزش‌های مبتنی بر تفکرات ملی را فراموش کرده‌اند و ضرورت ارتباط بین‌فرهنگی به رسمیت شناخته شده است. دو شاعر مورد بحث، هر دو طرفدار آزادی نیز بوده‌اند؛ یکی از سرزمین آریایی که مهد اندیشه‌ها و باورهای دینی است و یکی از دیار عرب که مهم‌ترین سال‌های شکوفایی خود را به بیماری استعمار گرفتار بوده اما هیچ‌گاه امید خود را برای رسیدن به آزادی از دست نداده و تا سرحد جان برای آن کوشیده است. با توجه به بررسی جوانب رویکردهای سیاسی و اجتماعی این دو شاعر می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه این دو شاعر معاصر را به سوی طبیعت می‌برد اصالت پاک انسانی است که از هرگونه غوغا و شلوغی جامعه روی برمی‌تابد و بازگشت به فطرت اصیل انسانی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد تا شاید مردم را نیز به ظرافت طبع انسانی فراخواند و با شعر و سخن خود آنها را آگاه و بیدار کند و هشدار دهد که فطرت انسانی پاک و بی‌آلایش خلق شده و بر هر فردی واجب است این پاکی سرشت را حفظ کند. این دو شاعر بی‌آنکه یکدیگر را دیده باشند آبشخور معرفتی مشابهی داشته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
منابع

قرآن کریم. ترجمه عبدالمحمد آیتی.

آزاد، پیمان. در حسرت پرواز. تهران: هیرمند، ۱۳۷۴.

ابوالشباب، واصف. *التقديم و الجدید فی الشعر العربی الحدیث*. بیروت: دارالنهضة، ۱۹۸۸.

الدنبرگ، هرمان. فروغ خاور. ترجمه بدرالدین کتابی. چاپ دوم. اصفهان: فردوسی، ۱۳۴۰.

پاشایی، ع. *تاریخ آیین بودا*. تهران: ابتکار، ۱۳۶۹.



- پراور، زیگبرت. الف) «درآمدی بر مطالعات ادبیات تطبیقی». علی‌رضا انوشیروانی و مصطفی حسینی. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۱/۵ (بهار و تابستان ۱۳۹۳، پیاپی ۹).
- \_\_\_\_\_ ب) *درآمدی بر مطالعات ادبیات تطبیقی*. ترجمه علی‌رضا انوشیروانی و مصطفی حسینی. چاپ اول. تهران: سمت، ۱۳۹۳.
- تبریزی، ناصر. *هشت سهراب*. چاپ اول. مازندران: شفلین، ۱۳۸۹.
- جعفری جزئی، مسعود. *سیر رمانتیسیم در اروپا*. تهران: مرکز، ۱۳۷۸.
- حلبی، علی‌اصغر. *شناخت عرفان و عارفان ایرانی*. چاپ دوم. تهران: زوار، ۱۳۶۰.
- دهخدا، علی‌اکبر. *لغتنامه*.
- ساورسغلی، سارا. *خانه دوست کجاست؟* چاپ دوم. تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- سپهری، سهراب. *هشت کتاب*. چاپ ششم. تهران: طهوری، ۱۳۷۸.
- سپهری، پریدخت. *هنوز در سفرم (شعرها و یادداشت‌های سهراب سپهری)*. تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۰.
- سیاهپوش، حمید. *باغ تنهایی*. اصفهان: اسپادانا، ۱۳۷۲.
- سیدحسینی، رضا. *مکتب‌های ادبی*. چاپ دهم. تهران: نگاه، ۱۳۸۱.
- سیدی، سید حسین. «شابی و رمانتیسیم». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. ۴/ ۳۹ (زمستان ۱۳۸۵): ۹۳-۱۰۶.
- شابی، ابوالقاسم. *دیوان*. ترجمه و ضبط و قدم له غریب الشیخ. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۹.
- شاملو، سعید. *آسیب‌شناسی روانی*. تهران: شرکت سهامی چهر، ۱۳۶۴.
- شامی، یحیی. *شرح دیوان ابی القاسم الشابی*. بیروت: دار الفکر العربی، ۱۹۹۷.
- شراره، عبد اللطیف. *الشابی*. بیروت: دار صادر، ۱۹۶۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. *ادوار شعر فارسی*. چاپ پنجم. تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- ضرابیها، محمدابراهیم. *نگاه ناب*. جلد اول. تهران: بیناد. ۱۳۸۴.
- فرجی، ذبیح‌الله. *نقش ناکامی‌ها در شخصیت*. تهران: چاپخانه مظاهری، ۱۳۵۴.
- فورست، لیلیان. *رمانتیسیم*. ترجمه مسعود جعفری جزئی. تهران: مرکز، ۱۳۷۵.
- محسنی، منوچهر. *جامعه‌شناسی عمومی*. تهران: طهوری، ۱۳۶۶.
- مرادی کوچی، شهناز. *معرفی و شناخت سهراب سپهری*. چاپ اول. تهران: قطره، ۱۳۸۰.

معصومی همدانی، حسین. «سپهری و مشکل شعر امروز». مجله کیهان فرهنگی. ۲/۳ (اردیبهشت ۱۳۶۵): ۲۳-۲۷.

معین، محمد. فرهنگ فارسی.

مقدادی، بهرام. «سپهری و کافکا». مجله کلک. ش ۲۳ و ۲۴ (بهمن و اسفند ۱۳۷۰): ۱۱۲-۱۱۶. ممتحن، مهدی و مهاجر، زهرا. اقبال لاهوری و ابوالقاسم شابی در گذرگاه ادبیات تطبیقی. چاپ اول. تهران: لوح محفوظ، ۱۳۹۲.

ویلاندر برستون، جوآن. لذت و رنج تنهایی. ترجمه حسین کیانی. تهران: عطایی، ۱۳۷۸.

